

روز فتنه

چهارشنبه ۸ آذر ۱۴۰۲
شمارهٔ ۴۰۲۰

www.fdn.ir

FARHIKHTEGANDAILY

دوم آقای خاجی خیلی پایداری کردند و آقای ویلیام از زیر آن درمی‌رفت تا اینکه پیش سلطان می‌روند تا ایشان میانجیگری کند. جمع‌بندی این می‌شود که سلطان نامه‌ای به آقای احمدی‌نژاد می‌نویسد و نتیجه جلسه خودش با آقای خاجی و ویلیام برنز را بیان می‌کند. من این را در کتاب خاطراتم منتشر کرده‌ام. سلطان نوشته بود که جناب آقای رئیس‌جمهور! نماینده آمریکا گفت آمریکا آمادگی اعتراف به حق غنی‌سازی شما را دارد، شما هم کاری کنید که نگرانی‌های آمریکا در خصوص انحراف فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای تأمین شود. اولین بار بود که گفته شد آمادگی اعتراف به حق غنی‌سازی ما را دارد. این نامه یک قدم رو به جلو بود، یعنی عملابن‌بست شکست. قبلامی گفتند مذاکره ما باید بر مبنای غنی‌سازی صفر باشد. همیشه همین را می‌گفتند. ما برای جلسه سوم یکی نقشه‌راه موثقی تعیین کرده بودیم که انتهای سال ۹۱ یا ایام عید ۹۲ و در آستانه انتخابات از دفتر حضرت آقا با ما تماس گرفته شد و گفتند جلسه سوم را نگذارید تا دولت جدید این کار را ادامه دهد. دکتر روحانی آمدند و من گزارش به ایشان دادم. ایشان باور نمی‌کردند؛ چون این مذاکره محرمانه را کسی نمی‌دانست. گفتیم فعلا تا اینجا آمده و بقیه با شما. می‌دانید که رئیس‌جمهور رئیس شورای عالی امنیت ملی هم هست، بنابراین ایشان تصمیم گرفت که پرونده از شورای عالی امنیت ملی کلا به وزارت خارجه برود، یعنی ۵+۱ و مذاکره با آمریکا هر دو یکی شد. بعد هم که دیگر علنی شد و ادامه یافت. سلطان قابوس انسانی محترم در جامعه عرب بود. معمولا حرف نمی‌زد و در مجامع عمومی شرکت نمی‌کرد و انزواگرا بود اما وقتی حرف می‌زد، حکیم و متین صحبت می‌کرد.

خاطروای هم از ایشان دارید؟

من اولین‌بار که می‌خواستم سلطان را ببینم، در وزارت خارجه بودم. من همتای خودم در آنجا را دیده بودم و حالا می‌خواستیم به صورت تعارفی و پروتکلی سلطان را ببینیم. سفیرمان گفت ایشان ممکن است ۱۰ دقیقه بیشتر وقت نگذارند. ایشان خیلی اهل بحث و گفت‌وگو نیست، شما ناراحت نشوید! در همان جلسه اول ما نیم‌ساعت صحبت کردیم. من به خاطر یک سری مسائل زیاد به عمان می‌رفتم. ایشان گاهی همه را بیرون و با من درد دل می‌کرد. بار آخر ایشان راجع‌به مسائل مختلف و منطقه دو ساعت با من درد دل کرد؛ درباره اینکه ایران چقدر به پادشاهی ایشان کمک کرد و گفت خون سربازان ایرانی آنجا ریخته شد و مقبره سربازان ایران آنجا هست و خودش را از ته دل وام‌دار ما می‌دانست و ابایی از گفتن آن نداشت. در جلسه آخر یک‌بار گفت من می‌خواهم یک هدیه به شما بدهم اما خواهش می‌کنم آن را پیش خود نگه دارید؛ چون من هدایایی که می‌گرفتم به وزارت خارجه می‌دادم تا جزه اموال وزارت خارجه قرار گیرد، چون معتقد بودم اگر هدیه را به شخص من بدهند مال من است و اگر به من وزیر بدهند، یعنی وزیر نبودم این هدیه را نمی‌گرفتم، پس هدیه مال ملت است. اینها را به یک موزه در وزارت خارجه تبدیل کرده بودیم و وقتی مهمانان می‌آمدند، این هدایا را می‌دیدند. سفیر آنها وقتی آمده بود، اینها را دیده بود. سلطان قابوس از من پرسید قول می‌دهی هدیه من را نگه داری و به کسی ندهی؟ رفت و جعبه‌ای آورد و ما باز کردیم و دیدیم یک ساعت است. گفت من ۲۲ تا از این ساعت‌ها سفارش داده‌ام و خودم هم اینها را طراحی کرده‌ام و یکی از اینها را می‌خواهم به شما هدیه بدهم. تشکر کردم، ساعت خودم و باز کردم و ساعت ایشان را بیستم. بعد گفتند اگر از وزارت خارجه کنار رفتی، بیا مشاور علمی من بشو. من می‌خواهم یک شهرک علمی بسازم و به شما اعتماد کامل دارم و می‌خواهم شما با آزادی کامل آن را بسازید.

از گفته‌های شما اینطور به نظر می‌آید که راه مذاکرات عمان فوری‌تر و بهتر داشت ادامه پیدا می‌کرد و به نظر شما مسیر عمان می‌توانست جلوتر از برجام باشد.

الان که درباره برجام و مذاکرات آن صحبت می‌شود، هر کسی یک چیزی می‌گوید. شاید مردم ما در یک حالت تردید قرار گیرند. این طبیعی هم هست. هر کسی از منظر خودش درباره یک مساله صحبت می‌کند. ممکن است او منتظری که من می‌گویم کامل یا دقیق نباشد. اگر مذاکرات عمان نبود، دولت جدید باید ۵+۱ را جلو می‌برد که آن هم راه به جایی نمی‌برد. چون چند سال آقای جلیلی رفتند و مشکل بود. مذاکرات عمان قطعا راه‌گشا بود. به همین دلیل اواخر دوره دوم وزارت آقای طرفیع به ایشان گفتیم که این نامه‌ها چاپ شوند، چون این اسناد برای تاریخ‌نویسان مهم هستند و افراد که مصاحبه می‌کنند، با این اسناد تطابق می‌کند. ابتدای تشکیل دولت وقتی مذاکره جدید با آمریکا شروع شد، آمریکایی‌ها گفتند ما داشتیم با ایران مذاکره محرمانه می‌کردیم، دوستان ما در ایران گفتند ما چنین مذاکروه‌ای نداشتیم، بنابراین تضاد پیدا می‌شد.

شما سال‌ها در سیاست خارجه ما حضور داشتید. برخی معتقدند در این سال‌ها گفتار و رفتار و مذاکرات آمریکایی‌ها در پستو یا آنچه اعلام می‌کنند، خیلی متفاوت است. شما نظرتان در این‌باره چیست؟ موقفید؟
آنها خاطرات‌شان را می‌نویسند؛ مثلا آنچه آقای کری در خاطراتش درباره برجام نوشته به نظرم ۷۰ درصدش درست است. ۳۰ درصدش درست نیست. مثلا نمی‌گفتند ما مذاکره با ایران را پیشنهاد دادیم و نگرانی‌هایمان چه بود و خب اگر بود ما محتاج مذاکره با ایران بودیم. برایشان خوب نیست. من انتظار داشتم تمام حقایق را بگویند. من وقتی به مذاکرات ورود کردم و خواستم آقای مونیز بیاید، یک‌سال از مذاکره گذشته بود که وارد آن شده بودم و نمی‌خواستم که وارد هم بشوم. چون گفتم آقای کری که فنی نیست، من چه بگویم! از آقای عراقچی در جلسه‌ای که سران سه قوه، دبیر شورای عالی امنیت ملی و وزیر خارجه و اینها بودند، خواستم به این شرط به مذاکرات بروم که همتای من بیاید که مسائل فنی را بفهمد و با او زبان مشترک داشته باشم. همان‌جا با خانم شرومن تماس می‌گیرند و می‌گویند آقای صالحی می‌خواهد بیاید. آیا آقای مونیز آمادگی دارند، بعد از مدتی جواب دادند که بله.

پس شما این گزاره را تایید می‌کنید که رفتارهای رسانه‌ای هیات آمریکایی خیلی یا آنچه که در جلسات غیرعلنی مذاکرات اتفاق می‌افتاد تفاوت دارد؟
بله، آنها طوری خاطرات‌شان را هوشمندانه می‌نویسند که خیلی‌هایش درست است ولی آنجایی که اصل حقیقت هست را نمی‌گویند، اینکه چرا وارد مذاکره محرمانه با ایران شدند، چرا آمدند پیش قدم شدند؛ ما که پیش قدم نشدیم، ما که رفتیم به عمان بگوییم که ما می‌خواهیم مذاکره دو جانبه و محرمانه با آمریکا داشته باشیم، یکی بایست از آمریکایی‌ها بپرسم چرا این کار را کردید؟

شما سال‌ها در سیاست خارجی ایران حضور داشتید؛ مولفه‌های قدرت جمهوری اسلامی را در چه چیزهایی می‌بینید و به نظر شما در کجاها باید تقویت شود؟ گاهی رنگ‌ها یا سگانه‌سازی‌هایی می‌شود؟

یکی از مولفه‌های قدرت جمهوری اسلامی ایران خود ایران، ملت ایران، جغرافیا و فرهنگ ماست. مولفه دیگر اسلام است که بستری را برای خیلی از کارها فراهم کرده که می‌توان انجام داد. مولفه سوم نظام حکومتی آن است. نظام حکمرانی ما شبیه هیچ نظام حکمرانی دیگری نیست، یعنی ریاست جمهوری صد‌درصد است، نه پادشاهی صد‌درصد و نه پارلمانی صد‌درصد، بلکه نظامی ویژه است که الان ۴۴ سال است کارآمدی خودش را در سخت‌ترین شرایط نشان داده. وقتی کارایی شما در شرایط راح‌ت آزمایش شود که مهم نیست، مثل بزرگراهی که عرضش ۲۰۰ متر و آسفالتش عالی باشد و چیزی جلو و اطراف آن نباشد؛ خب هر کسی می‌تواند اینجا چشم‌بسته رانندگی کند اما وقتی دست‌انداز هست، مدیریت، نظام، هم حاکم و هم ارگان‌ها و تشکیلات همگی مهم هستند. به عنوان مثال این کشور جنگی را هشت سال اداره کرد که حتی به ما سیم خاردار هم نمی‌دادند. اگر در این جنگ بستر اسلامی وجود نداشت، چه می‌شد؟ کم‌کم در طول زمان عناصر دیگر به قدرت ما اضافه شد. ما وقتی دیدیم در دنیا تنها هستیم و یک جنگ جهانی علیه ما بسیج شد و ما غربیانه جنگیدیم و در نهایت پیروز شدیم، یعنی دشمن به آرزوها و نتایجی که مدنظرش بود نرسید و یک وجب از سرزمین ما اشغال نشد و حقانیت جمهوری اسلامی هم برای همه ثابت شد، تکلیف صدام هم همه دیدند که از چاه بیرونش آوردند. عقابت امام هم که مشخص است، آن‌وقت یاد گرفتیم و سعی کردیم روی پای خودمان بایستیم. من اوایل جنگ در سال ۱۳۶۱ رئیس دانشگاه صنعتی شریف بودم. یادم هست که نیروهای مسلح لوله خمپاره‌انداز آوردند که ساده‌ترین وسیله جنگی است، یعنی یک لوله است که گلوله جنگی از آن رها می‌شود. می‌خواستند این را طوری بسازند که وقتی گلوله رها می‌شود، لوله منفجر نشود. یاد هست که دانشکده مکانیک و متالورژی شش هفت ماه کار کردند تا توانستند لوله‌ای تولید کنند که وقتی فشار گلوله در آن ایجاد می‌شود، از هم نپاشد. ما از اینجا شروع کردیم. یکی از عناصر قدرت ما امروز خودتکایی دفاعی و قدرت نظامی ماست. دانشگاه‌ها و دانش‌بنیان‌ها به کمک آمدند و توانستیم از نظر دفاعی خوداتکا شویم. الان در رادار و موشک و اینها ابرقدرت نیستیم اما خوب هستیم. امیدواریم که خدا نکند دیگر جنگی برای ما پیش بیاید. اما مولفه دیگر قدرت ما سربازان ما هستند که می‌دانند برای چه هدفی می‌جنگند و خون‌شان هدر نمی‌رود. سرباز ما برای شخص نمی‌جنگد؛ برای یک آرمان و اسلام می‌جنگد.

ما می‌شنویم که مذاکره فدای میدان شد، یعنی شانس‌های ما برای مذاکره کم می‌شود.
من می‌گویم کامل یا دقیق نباشد. اگر مذاکرات عمان نبود، دولت جدید باید ۵+۱ را جلو می‌برد که آن هم راه به جایی نمی‌برد. چون چند سال آقای جلیلی رفتند و مشکل بود. مذاکرات عمان قطعا راه‌گشا بود. به همین دلیل اواخر دوره دوم وزارت آقای طرفیع به ایشان گفتیم که این نامه‌ها چاپ شوند، چون این اسناد برای تاریخ‌نویسان مهم هستند و افراد که مصاحبه می‌کنند، با این اسناد تطابق می‌کند. ابتدای تشکیل دولت وقتی مذاکره جدید با آمریکا شروع شد، آمریکایی‌ها گفتند ما داشتیم با ایران مذاکره محرمانه می‌کردیم، دوستان ما در ایران گفتند ما چنین مذاکروه‌ای نداشتیم، بنابراین تضاد پیدا می‌شد.

به‌خاطر مسائل نظامی در منطقه از دست رفت.

نه، این طور نیست و این تفسیر برخی افراد از بعضی صحبت‌هاست که الزاما درست نیست. اتفاقا وقتی که من به وزارت خارجه آمدم، مهم‌ترین پرونده ایران مساله هسته‌ای بود و تحریم‌ها را به این پرونده می‌بستند. من که آمدم، تونس و لیبی به‌هم ریختند و کل خاورمیانه آشفته شد. این به‌هم ریختن منطقه باعث شد ما با برادر بزرگوارمان، شهید سلیمانی هر هفته جلسه داشته باشیم. وی ناهار میهمان وزارت خارجه بود و روی مسائل صحبت می‌کردیم. در دبیرخانه شورای امنیت ملی و خدمت‌حضرت آقا در جلسات متعددی این مسائل مطرح می‌شد، چون به‌تفاهلی نمی‌شد وزارت خارجه به آن پردازد، چون ابعاد فراوانی داشت.

توصیه یا گزاره و خاطروای از شهید سلیمانی در ذهن دارید. کدام دیدار شما با او در ذهن‌تان پررنگ است؟

سردار ویژگی‌های خاص خودش را داشت. اولاً خیلی کاربزماتی‌ک و خوش‌برخورد بود. بعد هم خیلی باهوش و حواس جمع و با اینکه در کشورهای عربی زندگی نکرده، عربی یاد گرفته بود و به عربی سخنرانی می‌کرد. ایشان مدیریتیی داشت که هم‌راهنانش عاشقانه برایش کار می‌کردند، نه بختنامه‌ای. محافظان‌شان عاشق سردار بود. هر کسی با شهید سلیمانی کار می‌کرد، دلی کار انجام می‌داد. من یکی دو بار با سردار خدمت سیدحسین نصرالله در ایران بودیم که البته در رسانه‌ها اعلام نمی‌شد. این توفیق خیلی دلنشین بود. شبی من در خانه شبکه الجزییه را می‌دیدم؛ بهار عربی و بگبر و ببند و اینها بود. یک‌دفعه سردار به خانه ما زنگ زد و گفت ۵۰ ایرانی شامل سرداران و امیران ارتش که برای زیارت به سوریه رفته و آنها را اسیر گرفته بودند، فردا می‌خواهند اعدام کنند. در لیبی انقلاب شده بود. ما به نخست‌وزیر جدید لیبی زنگ زدیم و خواستیم پادرمیانی کند که نشد. ما با سردار حرف می‌زدیم که به راه حلی برسیم. در نهایت با

اتفاق سال گذشته اشتباه همه بود. یک عده از دانشجویا‌که معلوم نیست از کجا آمده بودند و درحال بررسی است که احتمالا از بیرون آمده باشند، شعارهایی دادند که هیچ‌وقت من یاور نمی‌کنم این را یک دانشجوی شریف گفته باشد. از آن طرف این واقعا یک نقطه ضعف بود که رفتار یک عده اندک به حساب عده کثیری گذاشته شد و باید به این مساله دقت شود. متأسفانه برنامه‌ریزی نیروهای امنیتی هم درست نبود و خیلی احساسی و سریع وارد عمل شدند. اگر تامل صورت می‌گرفت و با صبوری و تدبیر و برنامه‌ریزی کار می‌کردند، شرایط طور دیگری می‌شد

وزیر خارجه قطر، آقای حمد بن‌جاسم تماس گرفتیم و طی چند باری که به قطر رفتم بودم با ایشان دوست شدم. آن موقع قطری‌ها متهم بودند به اینکه در سوریه کمک می‌کنند. به ایشان گفتیم اگر این افراد اعدام شوند، ما از چشم شما خواهیم دید. من زنگ زدم که بعد شما نگویند چرا نگفتید! چون درصورت اعدام آن افراد من نمی‌توانم پیش‌بینی کنم که روابط ما با قطر چه خواهد شد! آقای نخست‌وزیر گفت همه معارضه که با ما نیست، ممکن است بعضی از اینها با ما باشند. گفتیم اجازه بدهید ببریم، به سردار زنگ زدم و گفتیم اسم این معارضه‌های که اینها را گرفتند چیست و ایشان گفت نمی‌دانیم! نخست‌وزیر گفت این چه تلفنی است که شما به من می‌زنید، ما اسم را نمی‌دانید و آدرس ندارید و هم تهدید می‌کنید! گفت شما که کمکی نکردید اما من در الجزیره به‌صورت زنده یک پیام می‌دهم و این به ذهن من نرسیده بود؛ اقرار می‌کنم آدم باهوشی بود. این کار را کرد و در الجزیره گفت این کار خلاف اسلام و انسانیت است و کار زشتی است و ما حاضریم مذاکره کنیم که مذاکره شروع شد. اینجا قطر واسطه شد. بن جاسم معارزش، العلیه را مسئول این پرونده کرد و ما هم معاون خودمان امیرعبد‌اللهمان را از طرف خودمان مسئول کردیم. این موضوع با نیروی قدس پیگیری شد، با شرایطی اینها آزاد شدند.

در اینجا میدان و مذاکره دست به دست هم دادند و این اتفاق افتاد.
بله، شهید سلیمانی خیلی خوشحال شد و اینها را خدمت آقا بردند. این خاطره خوشی است.

آذر سالروز شهادت شهید شهرواری است. شما جایی گفتید که علم ایشان فاصله زیادی با دیگران داشت، به‌طوری که اگر علم ایشان را صد می‌گرفتیم، علم دیگران به زحمت ۵۰ بود.

ایشان دانشجویی من بودند. سال ۱۳۶۴ بعد از اینکه دانشگاه‌ها دو سالی بسته بود، با راه‌اندازی مجدد دانشگاه‌ها ما متخصص هسته‌ای به‌صورت انگشت‌شمار در کشور داشتیم که واقعا از نظر آموزشی، هسته‌ای خوانده باشند. منظوم فیزیک و شیمی نیست. ما برای رشته هسته‌ای برنامه ریزی کردیم. ستاد انقلاب فرهنگی که الان شده شورای عالی انقلاب فرهنگی و کمیته‌های برنامه‌ریزی تشکیل شدند؛ من و برادرم بودیم، آقای دکتر افشار بشلو بودند، مرحوم آقای دکتر سهراب‌پور یکی دو نفر دیگر هم بودند. ما فوق‌لیسانس و دکتری برنامه هسته‌ای را نوشتیم. سال ۱۳۶۴ اولین دوره هسته‌ای را گرفتیم و سال ۱۳۶۹ دوره چهارم یا پنجم بود که آقای شهرواری وارد دانشگاه شریف شده و رشته هسته‌ای ایجاد شد. لیسانس ایشان برق بود. شاگرد ممتاز بود و چون ما آن زمان استاد نداشتیم و کم بودند، من مجبور بودم خیلی از درس‌ها را خودم بدهم. هر استادی چند درس می‌داد. تز ایشان کاری بود که من قبلاکمی از آن را انجام داده بودم. من یک برنامه کامپیوتری نوشته بودم که دو هزار خط بود که چطور کنترل ری‌اکت‌ها شبیه‌سازی شود و البته در زمان خودش یعنی سال ۱۳۶۹ ابتدایی بود. من از آقای شهرواری خواستم این را به عنوان تز تصویری، مرتب و دقیق ترش کند که این کار را کرد و واقعا یک شبیه‌سازی شد، یعنی شما در کامپیوتر می‌توانید کنترل ری‌اکتور را به‌صورت تصویری ببینید. من وقتی در کلاس او را می‌دیدم، هم رفتار و منش‌شان فوق‌العاده بوده و هم خیلی تیزهوش بود. گاهی مسائلی را که خودم نمی‌توانستم حل کنم، می‌گفتم بچه‌ها روی آن کار کنند و شهرواری واقعا با ذهن فعالی که داشت، اینها را با مقدمه دقیق می‌نوشت و نتیجه می‌گرفت. من غیبه می‌خوردم که چرانی‌توانم مثل او مسائل را ساده‌سازی کنم و پایین بیایم و حل کنم. ایشان خیلی باهوش بود و ریاضی‌اش هم فوق‌العاده قوی بود. وقتی فارغ‌التحصیل شد، من از ایشان خواستم برای ما حل‌نم‌رین کند. وقتی من به سازمان انرژی اتمی رفتم، او دکترایش را گرفته بود. وقتی خواست دانشیار شود، از من خواست که من بروم در کمیته دانشیاری را و در عرض چهار سال

با امتیاز زیاد دانشیار شد. مثلاًاگر ۱۳۰ یا ۱۴۰ امتیاز نیاز بود، او ۴۰ امتیاز هم بیشتر گرفته بود. چهار پنج سال بعد هم باز با امتیاز بالا استاد شد. وقتی من مسئول سازمان انرژی اتمی شدم، بار اول سال ۱۳۸۸ زمان آقای احمدی‌نژاد سوخت ما در حال تمام شدن بود و می‌خواستیم سوخت ۲۰ درصد را مجدداً بخریم. قبل از آن در سال ۱۳۶۷ وقتی من در آرزوتزین بودم، از آنجا خریدم بودیم اما این بار آرزوتزین گفت که نمی‌دهد. من به آقای احمدی‌نژاد گفتم ما برای خرید مذاکره می‌کنیم اما اجازه دهید خودمان هم آستین‌مان را بالا بزنیم و شروع به تهیه آن کنیم و گفتیم این کار پول و آزادی عمل می‌خواهد. ایشان قبول کردند و ما هم پیشنهاد دادیم که ۲۶ میلیارد تومان پول و دو‌سال نیم‌وقت می‌خواهد و واقعا این پول به ما داده شد و گفتند هر جور می‌خواهید این را خرج کنید وگرنه غیر از این نمی‌شد. دکتر شهرواری و بچه‌ها آمدند که اگر اغراق نکنم بالای ۵۰، ۶۰ درصد اینها دانشجویی من بودند. من از دکتر شهرواری خواستم محاسبات این ۲۰ درصد را انجام دهد که در آزمایشگاه خدای نکرده برای کسی خطری ایجاد نشود. این محاسبات برای آن زمان پیچیده بود. الان آسان شده. من برای بچه‌ها حقوق تعیین کرده بودم. دکتر شهرواری گفت به من پول ندهید. گفتیم کار می‌کنی و این پول برای خانواده‌ات است. گفت نه ما را به چالش گرفته‌اند و می‌خواهم این کار را برای ملت و خدا انجام دهم. ایشان اصلابولایی نگرفت و این کار را انجام می‌داد. یک ماهی که گذشت، ساعت ۸:۷۰ صبح به من خبر دادند که شهرواری شهید شده. این بزرگ‌ترین صدمه‌ای بود که من در زندگی‌ام دیدم. من عزیزان زیادی را از دست داده‌ام اما این خیلی برای من سخت بود. هنگام مصاحبه من حتی نمی‌توانستم روی پای خودم بایستم و پاهایم می‌لرزید. من نگران شدم که این ۲۰ درصد پیش نرود. به اصفهان رفتم و بچه‌ها را جمع کردم که ببینم وضعیت به چه صورت است.

گفتند نگران نباشید، دکتر شهرواری از آن اول هم کلاس می‌گذاشت و درس می‌داد و هم کار می‌کرد. ما الان همه چیز را می‌دانیم، او زکات علمش را این طوری داد. نه اینکه الان چون شهید شده اینها را بگوییم، چون ما همان زمان هم قدرش را می‌دانستیم. من یکبار از ایشان خواستم که بیاید مسئولیتی در سازمان بگیرد، اما گفت من مسئولیت بگیرم، از کار علمی بازمی‌مانم. دیدم راست می‌گوید و کار علمی را هر کسی نمی‌تواند انجام دهد، پس پیشنهادم را پس گرفتیم و به او پیشنهاد علمی دادم. پیشنهاد من نوشتن نرم‌افزارهای محاسباتی کامپیوترهای بزرگ بود که قدرت غرب در داشتن این نرم‌افزارهاست. این کار به آدمی احتیاج داشت که ریاضی و فیزیک و کامپیوتر بداند و باهوش هم باشد. ایشان ۳۰، ۴۰ نفر را جمع کردند و ۲۰، ۳۰، پروژه‌ها تعریف کردند و کار را شروع کردند و جلو می‌بردند تا اینکه مساله ۲۰ درصد پیش آمد و در کارش وقفه افتاد، اما الان ما بهترین نرم‌افزارها را نوشتیم و اگر بخواهیم همین را از خارج بخریم البته اگر به ما بدهند که نمی‌دهند، چندین میلیون دلار است. وقتی خدمت حضرت آقا رسیدم، ایشان گفتند درباره دکتر شهرواری به من بگویید، چون شما خیلی ناراحت شدید. گفتیم به اختصار بخواهم بگویم من به بهترین کسی که در کشور می‌شناسم به زحمت ۵۰۰ می‌دهم، اما به دکتر شهرواری نمره صد می‌دهم.

آیا تا به حال در جلسات مذاکرات با آمریکایی‌ها به این جنایت اشاره کرده‌اید؟
بله، در جلسات مختلف گفتیم. در جلسه‌ای در رم که بودم، اتفاقاً نماینده رژیم اشغال‌گر هم بود. گفتیم ما به خاطر طبیعت جنایتکارانه‌شان دو شهید دادیم؛ یکی شهید علی‌محمدی و دیگری شهید شهرواری. هر دوی این شهدا فارغ‌التحصیل دانشگاه و فارغ‌التحصیل اولین دوره دکتری فیزیک ایران بودند و بسیار فرهیخته، باهوش و عجب بودند. گفتیم اینها در جایی به نام سیزامین در اردن کار می‌کردند و نماینده ایران در سیزامین بودند. متأسفانه چون کشور جعلی اسرائیل عضو سیزامین بود، اینها شناسایی شده بودند و هر دو را شهید کردند.

شما در دانشگاه شریف هستید. ما سال گذشته فضای ملتهب و رادیکالی را در این دانشگاه داشتیم. آیا هنوز هم امثال شهید شهرواری، احمدی و رضایی نژاد را سر کلاس می‌بینید یا فکر می‌کنید فضا تغییر کرده است؟
اتفاقی که افتاد باید از مناظر گوناگون دیده شود و گرنه برداشت درستی از آن نمی‌شود. دانشگاه صنعتی شریف که من از قبل انقلاب عضو هیات‌علمی آن بودم، ویژگی‌های بارزی دارد. اصولاً آنهایی که بچه‌های ممتازی از نظر علمی هستند، درک اجتماعی‌شان هم بالاست. یک بچه باهوش ناخودآگاه شعورش هم بالاست. این را به‌صورت آمازی می‌گویم، نه اینکه همه این‌طور باشند اما معمولاً این‌طور است. در این ۴۰ و چند سالی که در این دانشگاه بودم، تجربه من به من می‌گوید بچه‌های آنجا بسیار فهیم و باادب هستند و به استادشان احترام می‌گذارند و آدم اینها را مثل بچه خودش تلقی می‌کند. حتی گاهی که استادها در کارشان اشتباه می‌کنند، من دیدم اینها طوری رفتار می‌کنند که استادشان خجل نشود.

این رفتار قابل تقدیر است. اعضای هیات‌علمی این دانشگاه هم قبل و بعد از انقلاب واقعا همنام این دانشگاه، شریف هستند. وقتی انقلاب شد می‌خواستند اسم دانشگاه را بگذارند. من مسئول این کار شدم و بعد از اینکه پرس‌وجو و نظرخواهی کردم، دو اسم مطرح شد؛ یکی دانشگاه صنعتی تهران و دیگری دانشگاه صنعتی شریف واقفی و بنا شد من صندوق‌بگذارم و همه بیایند رای دهند تا ببینیم بیشترین رای چیست. من اسم شریف واقفی را گفتم و چون سنگین می‌شد، قرار شد همان شریف باشد. قبل از رای‌گیری من با دوستان که صحبت می‌کردم، می‌گفتم به شریف رای دهید، چون اگر اسمش دانشگاه صنعتی تهران شود ما هیچ‌گاه هویت مستقل نخواهیم داشت و ما را جزء دانشگاه تهران خواهند دانست. رای اکثریت هم همین بود. اتفاق سال گذشته اشتباه همه بود. گفتیم از دانشجویا‌که معلوم نیست از کجا آمده بودند و در حال بررسی است که احتمالا از بیرون آمده باشند، شعارهایی دادند که هیچ‌وقت من باور نمی‌کنم این را یک دانشجوی شریف گفته باشد. از آن طرف این واقعا یک نقطه ضعف بود که رفتار یک عده اندک به حساب عده کثیری گذاشته شد و باید به این مساله ققت شود. متأسفانه برنامه‌ریزی نیروهای امنیتی هم درست نبود و خیلی احساسی و سریع وارد عمل شدند. اگر تامل صورت می‌گرفت و با صبوری و تدبیر و برنامه‌ریزی کار می‌کردند، شرایط طور دیگری می‌شد. رئیس دانشگاه صنعتی شریف در دولت جدید عوض شد و آقای جلیلی رئیس شدند. دوباره ایشان را در همین دولت سیزدهم بعد از دو سال عوض کردند، درصورتی‌که رئیس خوب و محترمی بود و اگر مشکلی هم داشت، باید مشکلش را به او گوشزد می‌کردند نه اینکه رئیس را عوض کنند و دانشگاه با ملتهب شود. گاهی برخی کارها با بی‌تدبیری صورت می‌گیرد.

صحبت دیگری دارید بفرمایید.

من باز تاکید می‌کنم ما برای اینکه بتوانیم سیر تحول انقلاب را به رشته تحریر درآوریم، به‌گونه‌ای که آیندگان دقیقاً بفهمند چه اتفاقاتی در کشور افتاده و دلیل واقعی وقوع آنها چه بوده، باید به آرشوها و سند‌هایی که داریم برگردیم و آنها را منتشر کنیم وگرنه هر کسی از ظن خودش حرفی می‌زند و جویندگان حقیقت را در دوراهی و تردید قرار خواهند داد. از آقای امیرعبد‌اللهیان هم می‌خواهم اسناد را منتشر کنند تا حقیقت برای مردم مشخص شود.